

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف طبق اباحت سابقه گفته شد که ما سه نوع سیره داریم، سیره‌هایی که مرتبط به موضوع حکم شرعی هستند علی ثلاثة اقسام؛

قسم اول این بود که خود سیره به نفسها موضوع حکم شرعی است، مثل اینکه فرمود فلان سیره را که وجود دارد از بین ببر و یا فلان سیره را باقی نگاه دار که این سیره وجود دارد و می‌گوید نگذار از بین برود. قسم دوم این بود که سیره مؤثر در وجود موضوع حکم شرعی است حال یا مؤثر در وجود کل آن موضوع است یا مؤثر در وجود جزء آن موضوع است علی نحوه. و قسم سوم این بود که سیره نه خودش موضوع حکم شرعی است، نه موضوع درست کن و موجد موضوع است، بلکه کاشف عن الموضوع است که این هم قسم سوم است.

حال می‌فرمایند به اینکه ما در تمام این اقسام ثلاثة که به یک اعتبار هم می‌توانید بگویید اقسام اربعه - چون دوومی دو قسم داشت - نیازی به حجیت شرعی، امضاء شارع، عدم ردع و ... از این چیزها اصلاً نیاز نداریم، چرا؟ چون این یک امر تکوینی است، این سیره وقتی محقق شد موضوع حکم شرعی بالوجدان محقق شده است در قسم اول، در قسم ثانی هم وقتی این سیره محقق شد این سیره یک مسأله تکوینی برای خودشان دارد و آن این است که جزء موضوع را دارد درست می‌کند یا تمام موضوع را درست می‌کند و احتیاجی نداریم که شارع اینجا برای این جعل حجیت کند و کاری انجام بدهد. وقتی همه کفار کروات زدند این می‌شود لباس کفار، این سیره باعث می‌شود که لباس الکفار در مورد کروات محقق بشود، احتیاجی ندارد که شارع بیاید اینجا کاری بکند خود به خود موضوع محقق است و وقتی موضوع محقق شد حکمش بر آن بار می‌شود. تمام الموضوع محقق شود همینطور است، جزء الموضوع محقق شود جزء دیگرش هم اگر بود و احراز کردیم یا بالوجدان و یا بالامارات حکم مترتب می‌شود. آن قسم سوم هم که این سیره کاشف از وجود موضوع است، بالاخره این کشف چه کشفی است؟ کشف وجدانی است، کشف واقعی است نه کشف ظنی که احتیاج به جعل حجیت داشته باشد و چون کشف آن کشف واقعی و وجدانی است پس به واسطه این آن موضوع کشف می‌شود و موضوع که کشف شد یترتب علیه حکم. مثلاً در آن مثال ما از سیره عقلا بر اعمال خیار در مورد غبن می‌فهمیم که بله این متعاملین با هم یک شرط ارتکازی دارند، این را می‌فهمیم و وقتی این را فهمیدیم پس

موضوع المؤمنون عند شروطهم را از خارج می‌فهمیم که محقق است پس حکمش هم بر آن بار می‌شود و احتیاجی ندارد که شارع بیاید این سیره را حجت کند یا

بله یک جا یک استثنا وجود دارد، یعنی یک مطلب وجود دارد و آن این است که در سایر سیر در اینهایی که گفتیم فرقی بین زمان حضور و غیبت و مستحدث و غیر مستحدث نیست، فرقی بین اینها نیست چون تمام اینها یا سیره است که اگر این باشد سیره است و ... یا می‌خواهد جزء موضوع را درست کند پس فرقی نمی‌کند که مستحدث باشد یا قبل باشد، یا تمام موضوع را می‌خواهد درست کند باز فرقی نمی‌کند، یا می‌خواهد کاشف از موضوع باشد فرقی نمی‌کند، الاّ یک جا که آنجا باید آن سیره معاصر باشد با کلام صاحب سخن؛

آن جایی که سیره می‌خواهد ظهور درست کند به عنوان موضوع حکم شرعی، این باید معاصر باشد با آن کلامی که آن معصوم علیه السلام یا خدای متعال از او صادر شده است. چرا؟ چون سیره‌هایی که ظهورساز است آن سیره‌هایی است که همراه است، همزمان است با آن کلامی که صادر شده است، سیره متأخر که نمی‌تواند ظهورسازی کند برای کلام متقدم و آن متکلم اتکاء کند برای فهم مردم از کلامش به سیره‌ای که هزار سال دیگر درست می‌شود!

پس در سایر سیری که مرتبط به موضوع است در آنها ما نیاز به معاصرت و ... نداریم، فرقی نمی‌کند. مثلاً «عاشروهنّ بمعروف» لازم نیست آن معروف ما معاصر باشد با آیه، حال اگر امروز گفتیم تلفن از چیزهایی شد که تحقق عاشروهنّ بمعروف الان با این است، این موضوع الان درست می‌شود و لو قبلاً نبوده است. چیزی که آن موقع معروف بوده است ممکن است الان منکر بشود، اگر الان انسان بخواهد آنطور سیر بکند الان منکر است و این عاشروهنّ بمعروف نمی‌شود و چیزی که الان است، آن موقع نبوده است و ممکن است آن موقع اگر کسی می‌خواست آنطور عمل کند شاید آن موقع منکر بود.

س: استاد الان ازدواج متعدده منکر عرفی است یعنی در واقع با توجه به کلام شما الان این عاشروهنّ بمعروف زن دوم گرفتن در این زمان منکر حساب می‌شود.

ج: اشکالی ندارد اگر منکر است انجام ندهند. بله اشکالی ندارد، یعنی در روایات مبارکات فراوانی است که نسبت به ازدواج موقت امام صادق سلام الله علیه اصحابشان را منع می‌فرمودند به حسب روایات و می‌فرمودند این کار را نکنید مردم می‌گویند اینها جعفری هستند که این کارها را می‌کنند و آبروی تشیع و مذهب را می‌برید، این کارها را نکنید، بله درست است که اسلام ازدواج موقت را اجازه داده است اما جایی که یک اثر منفی بر آن بار می‌شود و آبروی مذهب را می‌برد بله باید ترک شود.

پس بنابراین این یک جا است که ما معاصرت می‌خواهیم.

س: ... در جایی که در ساختن فهم خطاب شارع در زمان شارع دلیلی باشد و مثل عاشروهنّ بمعروف نباشد چون همه مثال‌هایی که تا الان خواندیم ظهور روی مفهوم می‌رفت و مفهوم مصداقش را ... ثابت می‌کرد چون مفهوم را شارع حجّت می‌کرد و حالا آن تابع سیر بود ...

ج: قبلاً مثال برای آنکه ظهور ساز است چه زدیم؟ آنجا که گفتیم ظهور می‌سازد؟

س: ... یکی عاشروهنّ بمعروف بود یکی هم خیار غبن بود.

س: ... مثلاً سیره این بوده که به سادات احترام بگذارند حالا ما اطلاقات امر به معروف و نهی از منکر را مضیق می‌کنیم و آن ظهور را اینطور تضحی می‌فهمیم اما ظهور خودش می‌شود...

ج: بله، مثلاً اینجا همینطور است، آن باید معاصر باشد و الا اگر بعداً پیدا شده است اما آن موقع این را مطلق اراده کرده است حالا بعداً اینطور شده باشد.

س: در مورد آینده چطور؟ مولی اگر بخواهد یک حرفی را ...

ج: بله یک وقت ممکن است یک چیزی نوشته باشد و بگوید آن موقع باز کنید ببینید چه گفته‌ام این عیبی ندارد، چون موقعی که می‌خواهند از آن استفاده کنند مقصود این که می‌گوییم این است که آن موقعی که مخاطب می‌خواهد از آن استفاده کند برای او است، اما اگر برای همه مخاطب‌ها است... فقط طبق یک مسلک است که البته این مسلک مهجور است و حالا سر و صدای بعضی‌ها اینطور است که این جملات و الفاظ ظهورات متتالیه دارند و برای هر طایفه‌ای و هر قشر و زمانی این ظهورها ممکن است با هم تفاوت پیدا کنند که به آن اختلاف قرائات می‌گویند. البته این مطلب نادرستی است اما بالاخره حرفی است که زده می‌شود که اختلاف قرائات است که این ظهور کلام برای آنها اینطور بوده و اینچنین حجّت بوده است، الان ما باید حساب کنیم که این کلام اگر در زمان ما باشد چه ظهوری دارد.

س: هر مونوتیک

ج: حالا هر مونوتیک ممکن است یکی از حرف‌هایش همین باشد. حال اینها جایش در بحث اصول است و اینها حرف‌های درستی هم نیست.

س: ...

ج: نه اصلاً معنا ندارد جلب حجّیت، لا معنا له.

س: ...

ج: نه معاصرت نه، اما ما نیاز داریم به اینکه معاصر باشد، نمی‌گوییم که معاصرت را اخذ کرده است.

س: یعنی شارع اخذ نکرده است؟

ج: خیر، شارع اخذ نکرده است، ما می‌گوییم در آنجا اثرگذاری اش به این است که معاصر باشد.

س: ...

ج: اشکالی ندارد، اگر گفته بشود که من این کلام را اصلاً برای شما نگفتم بلکه این کلام برای آنها است، اینجا اشکال ندارد به قرائن نزد آنها بخواند. می‌گوید این حرف من برای شما نیست این حرف را برای آن زمان زدم، این باشد این اشکالی ندارد.

س: ...

ج: داریم فرض می‌کنیم، اگر یک جایی فرمود که مثلاً این را من نوشته‌ام این را باز نکنید صد سال دیگر باز کنید.

س: ...

ج: نه آن درست است، آن چیز دیگری است، مثل اینکه سوره توحید را فرموده است برای آن زمان است یعنی آن دقائقش را آنها می‌فهمند که آن خلاف ظهور هم نیست بلکه آنها در اثر اینکه هنوز فکرها آنچنان بالا نرفته بوده است نمی‌فهمیدند نه اینکه ... آن موقع هم اگر یک آدم بافکری بود می‌فهمید.

مطلب دیگر این است که؛ در آن قسم اول تابع دلیل است که شارع فرموده است مثلاً فلان سنت را نقض کنید یا فلان سنت را پایدار قرار دهید این تابع دلیل است که چه سنتی را می‌گوید؟ مطلقاً سنت معاصر و غیر معاصر خودش را می‌گوید؟ یا سنت معاصرش را می‌گوید؟ یا فقط سنت مستحدث را می‌گوید؟ این تابع دلیل فقیه است که باید از دلیل استفاده کند که چه سنتی را و چه سیره‌ای را شارع موضوع حکم خود قرار می‌دهد. بله مثلاً فرموده است که فرض کنید که سیره مردم را بر احسان به اقربا حفظ کنید و نگذارید از بین برود. فرهنگ جامعه را به گونه‌ای نکنید که همچون غرب بشود که نسبت به اقربا هم همچون بیگانه هستند، این را نگذارید اتفاق بیافتد این سنتی که دارید سنت خوبی است و نگذارید از بین برود، این اطلاق دارد چه در زمان من و چه بعد و ... این سیره اطلاق دارد. یک وقت ممکن است بفرماید یک سیره‌ای در زمان خود شارع بوده است، مثلاً وقتی یک کسی فوت می‌شد چه مجالسی با چه خصوصیات می‌گرفتند و یک سیره اینچینی بود که شارع می‌گوید این را از بین ببرید، یا در عروسی‌ها و ... انقدر تشریفات اینچینی را به کار نبرید، این سیره‌ای بوده است که ممکن است بعداً هم نباشد و موضوعش همان بوده است.

پس بنابراین این جهات را باید در این اقسام به آن توجه کنیم.

«إذا عرفت هذا» مشاراً إلیه هذا اقسام ثلاثه‌ای است که ما برای سیره دخیل در موضوع و مرتبط با موضوع

داشتیم.

«إذا عرفت هذا فنقول:

هذه أقسام السیر المرتبطة بموضوع الحكم الشرعی، و من الواضح أنه متى ما تحققت سيرة من هذا القبيل (که مربوط به حکم شرعی می شود) ترتب علیها حکمها الشرعی» موضوع که محقق شد حکم شرعی قهراً بر آن بار می شود «بلا حاجة إلى الإمضاء و نحوه؛ و ذلك لأنها (این ترتب حکم بلاحاجة إلى الإمضاء و نحوه به خاطر این است که آنها آن سیره) إما بنفسها موضوع للحکم الشرعی (که آن قسم اول بود) أو موجدة لفرد حقیقی للموضوع (که قسم ثانی بود علی کلا شقین، چه تمام الموضوع و چه جزء الموضوع) أو كاشفة عن فرد حقیقی له (للموضوع، که سومی بود که کشف می کرد از مثلاً شرط) و علی جمیع التقادیر يتحقق الموضوع (به برکت این سیره که یا کشف می شود و یا تحقق پیدا می کند) و يترتب علیه حکمه لا محالة (دیگر امضاء نمی خواهد و لازم نیست شارع کاری بکند) و من أجل ذلك أيضاً لا يتوقف إستناد الفقیه إليها (الی السیره) فی عملیة الإستنباط علی إثبات أنها كانت معاصرة لزمان صدور النص» احتیاجی به این ندارد، موضوع حکم است یک موضوعی را دارد درست می کند که موضوع حکم است هر وقت معلوم شد و محقق شد حکم هم بر آن بار می شود، یا کاشف است.

س: آیا سیره‌ها در مقام استنباط به کار می آیند؟ سیره‌ها کار به استنباط ندارند، فقیه می نویسد لباس شهرت حرام است، لباس کفار حرام است، نمی نویسد که این لباس کفار است یا ... می گوید عاشروهن ... معاشرت به معروف واجب است، نمی نویسد که تلفن بروید بخرید یا نخرید.

ج: چرا، گاهی موضوعات فقط اینطور نیست، بعضی موضوعات را می گوئیم موضوعات مستنبطه مثل وطن مثلاً این هم موضوع است اما فقیه می گوید که وطن یعنی چه، اینها را می گوئیم موضوعات مستنبطه. ما موضوعات صرفه داریم و موضوعات مستنبطه، در موضوعات مستنبطه باید تقلید کرد و آن وقت در این موارد او تشخیص می دهد که الان این سیره است یا این سیره چگونه است آن وقت ...

س: یعنی مستنبط است؟

ج: جایی که اینچنین باشد، ایشان می فرمایند مطلقاً احتیاجی نیست که بگوئیم نه، اما اینکه کجا مستنبط است و کجا مستنبط نیست ... مثل غنا، غنا حرام است اما شما از غنا در فقه بحث می کنید؟ این که موضوع است پس به من چه! این موضوع مستنبط است.

س: اینها به تشخیص فقیه حجت است یا تشخیص مکلف؟

ج: تشخیص فقیه حجت است در اینجا. عروه را نگاه کنید دیگر، ابتدای عروه است که در موضوعات مستنبطه تقلید است اما در موضوعات صرفه خیر، خمر تعریف ندارد و با مقلد است اما غنا چیست؟ این را باید

فقیه بگوید. غیبت؛ غیبت چیست؟ موضوع مستنبطه است، او باید حدود و ثغور غیبت را مشخص کند، بگوید خیر من می گویم غیبت حرام است و تو خودت برو بفهم که غیبت چیست، من فقیه هستم و فقط باید بگویم غیبت حرام است اما اینکه غیبت چیست خودت برو بفهم! اینجا خیر، این موضوع مستنبط است. من می گویم غنا حرام است اما اینکه غنا چیست خودت باید بروی بفهمی! نه، این غنا هم موضوع مستنبط است و باید فقیه بگوید.

س: ...

ج: ملاکش با مباحثی است که در بحث خودش وجود دارد.

س: در غنا هم ما مکلف هستیم. در موضوعش ما مکلف هستیم.

ج: خیر، با فقیه است.

س: ...

ج: بله فقیه باید بگوید غنا عبارت است از صوتی که ترجیع در آن است و مطرب است یا نیست، اینها را باید فقیه بگوید اما حالا این صدایی که از خارج دارد می شنود آیا طرب در آن است یا خیر و یا اینکه ترجیع در آن است یا خیر این با مکلف است، اما تعریفش را باید او بکند و حدود و ثغور غنایی که حرام است را باید فقیه مشخص کند، او باید بگوید الصوت المرجع الکذا که در رساله عملیه می نویسد و در متون فقهی می آید، آنجا درست است اما دیگر آب را نمی گوید چیست، آب موضوع صرف است اما غنا را معنا می کند اما آنچه که در دست مکلف است این است که بعد از اینکه معنا کرد حال این معنا را و تطبیق کند بر این صدای خاصی که الان از رادیو پخش می شود، یا از تلویزیون پخش می شود و یا از فلان نوار و یا فلان شخص می خواند اینها را دیگر فقیه نمی آید بگوید و ممکن است فقیه بگوید من نمی دانم که این الان طرب دارد یا طرب ندارد و ... اینها دیگر به مکلف مربوط می شود. اما اینکه در غنا طرب مأخوذ است یا مأخوذ نیست و اینکه آیا در غنا ترجیع و گرداندن صدا در حلق مأخوذ است در آن یا نه؟ آیا در غنا مضمون باید یک مضمون کذایی باشد و باید مضمون هم یک مضمون عشقی و فلان و ... باشد یا نه اگر مضمونش هم یک مطلب موعظه است و پند و قرآن است این هم غنا می شود؟! اینها را باید فقیه بگوید، اینها را می گویند موضوع مستنبط همانطور که در عروه هم ابتدای عروه در مباحث تقلید که می بینید گفته است موضوعات بر دو قسم است؛ موضوعات صرفه، موضوعات مستنبطه. در موضوعات مستنبطه باید تقلید کرد و باید به فقیه مراجعه کرد. البته گاهی در یک مواردی است که ممکن است فقها برای اینکه مردم برایشان آسان بشود با اینکه شأنش نبوده و لزومی نداشته است حالا بیاید دخالت کند.

مثلاً الان کثیر السّفَر به چه کسی می‌گویند؟ برخی از آقایان گفته اند کسی که لااقل هفته‌ای دو بار به سفر برود، برخی گفته اند هفته‌ای سه بار برود و برخی گفته اند هفته‌ای یک بار هم برود صدق می‌کند، این خودش همین موضوع است دیگر، حال بعضی از فقها می‌گویند «ولش کن» بگو کثیر السفر خودش می‌داند دیگر، این از آن موضوعات مستنبطه است، برخی موارد محلّ کلام است که این موضوع مستنبط است و من باید بگویم یا نه تو بگو کثیر السّفَر او خودش دیگر می‌داند چه کند، فلذا می‌بینید که من فقیه إلى فقیه اختلاف پیدا می‌شود، یکی می‌گوید کثیر السّفَر به کسی می‌گویند که حضورش کمتر از سفرش باشد در هر ماه، حضورش در محلّ کمتر باشد، بعضی می‌گویند که این شخص سه روز مسافرت می‌رود و دو روز در هر هفته است، این کثیر السّفَر است، یکی می‌گوید اگر دو روز می‌رود و اینها گرفتاری‌هایی است که برای همه است این اختلافاتی که وجود دارد.

آیا تشخیص این در اینجا از موارد کدام است؟ این هم محلّ سخن است. بالاخره اجتهاد و ... کار آسانی نیست خیلی زحمت می‌خواهد و احتیاج دارد به اینکه واقعاً حدود بیست، بیست و پنج سال انسان متمرکز کار کند تا ملاً بشود و بتواند در این ابواب حرف بزند و این مسائل را با هم تشخیص بدهد، فلذا عرض می‌کنم و بارها اینجا شاید عرض کردم که آقایانی که در خودشان این امکان را از جهات مختلف می‌بینند این واجب یک واجب است که من به الکفایه آن جداً اگر نگویم وجود ندارد مشکوک است وجود داشتنش برای آینده، حالا در زمان ما الحمدلله هستند اما ما که نمی‌دانیم ده سال یا بیست سال دیگر وضعیتش چطور می‌شود، بنابراین بر عده‌ای لازم و واجب است که اینها متمهّز بشوند و نگذارند این راه خدایی نکرده به زمین بماند.

«و من أجل ذلك أيضاً لا يتوقف إستناد الفقيه إليها في عملية الإستنباط على إثبات أنّها كانت معاصرة لزمان صدور النصّ (الا یک مورد که باید اثبات بکند) الاّ في السيرة المنقحة لظهور الدليل؛ لما مرّ من أنّ الحجّة خصوص ظهور النصّ في زمن صدوره» این البته علی الغالب است چون معمولاً نص‌ها برای زمان صدور هم می‌باشد، گفتیم که اگر یک جا یک کسی مطلبی را بگوید و بگوید من این را برای شما نگفتم بلکه برای آخر الزمانی‌ها گفته‌ام و می‌خواهم آنها از این استفاده کنند، این عیبی ندارد، اینکه زمن صدور می‌گوییم به خاطر غالب است که غالباً کلامی که گفته می‌شود قرار است هم به درد اینها و هم به درد دیگران بخورد.

س: ...

ج: نه این باز هم جعل حجّیت نکرده است.

س: ...

ج: نه، گفتیم برای استناد فقیه نیاز نیست الا در این یکی که نیاز است، نه برای حجّیتش بلکه برای استنادش که بگوید به خاطر این سیره معنای این کلام این است و ظهور این کلام در این است باید آن سیره معاصر باشد، برای کار خود فقیه نه برای اینکه حجّیت دارد.

س: استاد شارع از باب تأیید هم می‌تواند مطرح کند اما لزومی ندارد ...

ج: نیاز نداریم، چه بگوید؟ بگوید هست؟ خودمان می‌دانیم که هست، پس او چیزی نمی‌تواند بگوید دیگر، بگوید حجّت قرار دادم که اینجا لا معنا له اینکه بگوید حجّت قرار دادم. او بگوید که شما خودتان دیدید که سیره است من هم به شما می‌گویم هست و شک نکنید. چه باید بگوید؟ بگوید حجّت است؟ این که اصلاً حجّیت در اینجا معنا ندارد چون یک امر واضح است، بیاد بگوید الان این سقف است، خودم می‌بینم که سقف است، اینجا هم خودم می‌بینم که سیره است، پس چه بگوید؟ اینجا که حجّیت معنا نمی‌دهد.

س: ...

ج: اگر اختلاف وجود دارد آن که رسیده است، رسیده و اگر نرسیده است که نرسیده دیگر.

س: ...

ج: بله اگر ظنّی باشد به درد نمی‌خورد، فرض ما در این است که قطع پیدا می‌کنیم و الا این ظن‌ها اصلاً حجّت نیست و دلیلی بر حجّیتشان نداریم.

«لما مرّ من أنّ الحجّة خصوص ظهور النصّ فی من صدوره و السیره المنقّحة لهذا الظهور إنّما هی السیره المعاصرة» آن سیره‌ای که تنقیح می‌کند این ظهور را همان سیره معاصر با صدور نص است «ففی القسم الأوّل تلاحظ السیره» حقّش بود که اینجا نقطه می‌گذاشت چون این بحث تمام شد که ما معاصرت را در آن نمی‌خواهیم الا در این یک مورد که معاصرت را می‌خواهیم.

حال راجع به آن سیره ابتدای که جایی بود که خود سیره موضوع حکم واقع شده است نه اینکه سیره مورد حکم است یا کاشف عن الحكم است، می‌فرماید «ففی القسم الأوّل تلاحظ السیره التي أخذت بنفسها موضوعاً للدلیل من حيث تقيدها بالمعاصرة و عدمه» می‌فرماید در قسم اوّل ملاحظه می‌شود آن سیره‌ای که أخذ شده است بنفسها موضوع برای دلیل از حیث اینکه آیا مقید به معاصرت است یا مقید به معاصرت نیست او باید به لسان دلیل نگاه کنید که شارع او را مقید به معاصرت کرده است یا مقید نکرده است. اگر شارع فرمود این سیره که اجالتاً بین همه است این را از بین ببرید و کار به آینده ندارد بلکه الان آن را مضر می‌بینید و می‌گوید این سیره را فعلاً از بین ببرید، اگر فرمود که مطلقاً از بین ببرید، مطلقاً از بین ببرید.

پس در قسم اول ملاحظه می‌شود که آن سیره‌ای که اخذ شده است بنفسها موضوعاً للدلیل از حیث تقید آن سیره به اینکه معاصر باشد یا عدمش.

«فانّ الحکم یدور مدار الموضوع مقیداً کان الموضوع ام مطلقاً» موضوع مقید باشد دلیل مقید کرده است و گفته است سیره معاصر من، اگر هم مطلق قرار داده است همینطور، پس آنجا ما باید به لسان دلیل اخذ کنیم.

«و أمّا فی القسمین الثانی و الثالث یلاحظ وجودها فی الزمن الذی یراد إثبات الحکم فیه» در قسم ثانی که آن است که موجد موضوع است بکلا شقین و ثالث که کاشف از موضوع است ملاحظه می‌شود وجود آن سیره در آن زمانی که ما می‌خواهیم اثبات حکم در آن بکنیم، آن زمان. الان می‌خواهیم بگوییم عاشروهنّ بالمعروف یعنی چه باید الان را ملاحظه کنیم، ده سال دیگر می‌خواهیم ببینم باید همان ده سال دیگر را ملاحظه کنیم ببینیم چه می‌شود و هکذا و هکذا. لباس، می‌خواهیم ببینم الان این لباس شهرت است یا لباس شهرت نیست باید آن زمانی که حکم می‌خواهیم بر آن بار کنیم. بله می‌گوییم این کت و شلوار پنجاه سال پیش لباس شهرت بود یا تشبّه به کفار بود اما الان نیست. یا مثل همین پاسور، امام فرمود که آلت قمار نیست!!

س: شطرنج

ج: بله شطرنج

س: الان هم آلت قمار است

ج: حالا موضوع را ... نکنید، دارم مثال می‌زنم.

س: ...

ج: خیلی خب.

حال بنا بر اینکه، ایشان می‌گویند که آن روایتی که می‌گویند شطرنج حرام است بما آنه آنه نمی‌گویند و موضوعیت ندارد، بعضی فقها می‌گویند روایات شطرنج موضوعیت دارد و از باب قمار نیست اما ایشان نظرشان این است که آن روایات مفادش این است که از باب قمار است. حال اگر روزی دیگر قمار بازی کردن با این از بین رفت و سیره طبق آن نبود، وقتی نبود این دیگر آلت القمار نمی‌شود پس از کار می‌افتد. ما باید در اینگونه موارد چه کنیم؟ آن را نگاه کنیم که آن زمانی که می‌خواهیم حکم را بر آن بار کنیم - در این قسم مرتبط به موضوع، در غیر از آنچه که ظهور ساز است - این را باید توجه کنیم.

س: ...

ج: حال چه فقیه و چه مکلف.

س: ...

ج: بله می‌دانم، چه فقیه و چه مکلف این سیره‌ها را باید آن زمانی که می‌خواهد بر آن اثر بار کند ملاحظه کند که سیره بر چیست.

س: ...

ج: گناه نیست که ما اینجا یک تذکر بدهیم و بگوییم اینطور است، اشکال که ندارد.

س: شما فرمودید لا یتحقق استناد الفقیه الیها، بعد همه اینها متفرّع بر این است. موضوع را می‌گویید استناد به فقیه لازم نیست الا در آنجایی که ظهور ساز است بعد مثال ظهورساز را به مکلف می‌زنید. مشکل آقایان ما این است الان، این را حل بفرمایید. شما می‌آیید از باب مبدأ اصولی برای استناد فقیه بحث می‌کنید و ...

ج: عرض کردم گناه نیست که در این درس یک تذکری هم بدهیم، اشکال که ندارد، حرام که نیست که تذکری داده باشیم. شما می‌توانید تمام این را حذف کنید اما یک تذکر و توجّهی است که می‌دهد.

«و أمّا فی القسمین الثانی و الثالث یلاحظ وجودها فی الزّمن الذی یراد إثبات الحکم فیہ، فلو کانت موجودة فی زمن صدور النّص و لکنّها تبدّلت بعد ذلك سقطت عن التّأثیر فی مجال الإستنباط (یا تطبیق حکم) فإنّ فعلیة الحکم تحتاج إلى فعلیة موضوعه» خب، فعلیت حکم نیاز به فعلیت موضوع دارد و موضوع هر وقت محقق شد حکم هم دائر مدار آن است و محقق می‌شود.

«حصیلة البحث فی المقام الثانی» کلاً همین حرف‌هایی که الان گفتیم تکرار شده است دیگر.

«السیرة العقلانیة المرتبطة بموضوع الحکم الشرعی بأقسامها الثلاثة متی ما تحقّقت یتربّب علیها حکمها الشرعی (نحوه ترتّب حکم بر موضوعش) ترتّب الحکم علی موضوعه، و من أجل ذلك لا یتحتاج الفقیه فی الإستناد علیها (به این سیره) فی مقام الإستنباط إلى إحراز إمضائها أو معاصرتها للشارع.

نعم یستثنی من ذلك السیرة العقلانیة المنقّحة لظهور الدلیل من جهة حاجة الفقیه للإستناد علیها فی مجال الإستنباط إلى إحراز معاصرتها لعصر صدور النّص و لو بأصالة عدم النقل.»

این قبلاً هم توضیح دادیم که مثلاً «إفعل - لا تفعل» که در کتاب و سنت واقع شده است ما نمی‌دانیم که آیا ظهور در وجوب دارد؟ ظهور در الزام دارد، افعالش در الزام وجوبی و لا تفعل در الزام تحریمی یا خیر؟ می‌گوییم الان در عرف ما اینچنین است، در عرف عرب الان افعل که می‌گویند از آن وجوب می‌فهمند و لا تفعل که می‌گویند از آن حرمت می‌فهمند، این زمان اینچینی است. آیا زمان صدور این هم همینگونه بوده است یا نه؟ اصالة عدم التّقل می‌گوید که اصل این است که این جمله یا این واژه از آن معنای قبلی نقل داده نشده است. لازمه اینکه نقل داده نشده است این است که همین معنا قبلاً باشد دیگر و الا اگر معنای دیگر بوده است و حالا معنایش این باشد نقل داده شده است دیگر. این اصل مثبت است اما این اصل مثبت حجت است، در عقلا این

اصل مثبت محلّ عمل است. می گویند الان که معنایش این است، اصل این است که این واژه از معنای قبل به این معنا نقل داده نشده است، لازمه اینکه از معنای دیگری به این معنا نقل داده نشده باشد این است که این معنا از ابتدا بوده است و الا اگر معنای دیگری بوده است و حالا این شده است که نقل داده شده است دیگر.

اصالة عدم النّقل یا تعبیر دیگری که از این معنا می کنند اصالت قهقرایی است، می گویند حالا معنایش این است و ان شاء الله قبلاً هم بوده است، معمولاً استصحابها استصحاب استقبال است و برای بعد است اما این استصحاب برای قبل است. یا به آن می گویند اصالة الثّبات فی اللّغه، اصل این است که معنای مفردی یا جمله ای ثابت است در لغتها الا اینکه خلافش ثابت بشود.

این سه تعبیری است که مفاد همه آنها یکی است.

س: یعنی برای یک سیره عقلا برای اثباتش از یک سیره دیگر استفاده می کنند؟ سیره عقلا برای عدم نص

است ...

ج: از این سیره اثبات می کنند ... این سیره می آید می گوید که الان مفاد این جمله وجوب است، با آن اماره عقلا بیه ای که شارع رد نکرده است که آن را فهمیدیم با آن استناد می دهیم که قبلاً هم همینطور بوده است.

این بحث فصل اوّل بحمدالله تمام شد که اینها زیربنای فصل ثانی بود که حال ادله حجّیت سیره در آن مواردی که نیاز به حجّیت سیره است که آن جایی است که سیره در مقام استنباط حکم می خواهد باشد که شما به چه دلیل می گوئید سیره حجّت است ان شاء الله فصل ثانی راجع به این است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.